



سخرانی امرامنت راست  
حاج حسین خوش لهجه

## امرامنت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته

آقایی یک فرمایشی فرمودند، مطلب اگر خصوصی باشد

ما حمایت از خلق کرده ایم. من حمایت از خلق

نمی کنم، هرکس می خواهد باشد. من یک پیامی

می آورم. من پیامبرم، پیام می آورم برای شما، هرکس

می خواهد باشد. اگر آدم آن جوری باشد، از آن پیام ورش می آورند، می گویند تو نظرت خلقی است. اما تو الان می گویی که خب ما می خواهیم مثلاً شما یکی را تایید کنی، من هیچ کسی را تایید نمی کنم، عباس آقا را هم تایید نمی کنم. این را به شما بگویم. اما یک عظمائیتی که دارد من می گویم، من والله هیچ کسی را تایید نمی کنم. این را شما بدانید. تایید خلق اشتباه بود، تایید دست ماوراء بود، تایید دست رسول خدا بود. رسول الله است که علی را تایید می کند. (صلوات)

چرا؟ بشر گول می خورد. یک وقت می بینی عجب کرد، شب و روز دارم با خودم مبارزه می کنم، حسین اینها تو را قبول دارند، مبادا یک حرفی بزنی که رضای ما نباشد.

می گویم خدا عوضم نکن، هوایم را بگیر. دو تا چیز از من دور کن؛ یکی شیطان را دور کن، شرش را هم از سرم کم کن. یکی مردمانی که تو را دوست ندارند، آن را هم از من دور کن، [حتی] اگر پسر من است. من هیچ کس را زیر این آسمان نمی خواهم، بچه ام را هم نمی خواهم، پسر من را هم نمی خواهم. اگر پسر من را خواست، من هم او را می خواهم. اگر تو را نخواست، من پسر دوست نیستم. «مالکم، اموالکم، اولادکم فتنه یا بنی آدم» من در محاکمه تو قرار می گیرم. چطوری جواب می دهی؟ وزر و وبال می کنی، یک خانه برای بچه ات درست می کنی؟ آیا می توانی جوابش را بدهی؟ اگر داری درست کن برایش. برو خانه که می خواهی بسازی، اول خمس و

سهم امامش را بده، گیر نباشی. پسرت خیلی تو را بخواهد بخواهدت یک خرده سکس را می کشد پایین و تا سرقبرت هم می آید. آن را تو باید جواب بدهی، محاکمه ات می کند، از کجا آوردی؟ خیالت چه بود؟ اصلاً می گوید خیالت چه بود؟ اصلاً عمل که هیچ، خیالت می گوید چه بود؟ این جور نیست که! تمام عالم تنظیم است. هر چیزی را خدا حکم رویش گذاشته. من به شما گفتم، شما از خورشید و از ماه و اینها بالاترید.

حالا می خواهم بگویم، چه کار کنیم که اینها را نفروشیم؟ حالا باید امر را اطاعت کنیم. حالا باید امانت داری کنید. من بعد از ظهر، همین جوری

می‌خواهم صحبت کنم. حالا که اینجوری شدی، تو شدی اشرف مخلوقات، خدا به تو اطمینان پیدا کرده. دنیا را گذاشته در اختیار. مگر پیغمبر نگفت دو چیز امانت می‌گذارم؛ یکی قرآن، یکی عترتم. چرا تو به عترت خیانت می‌کنی؟ حالی ات است؟ چرا تو به قرآن خیانت می‌کنی؟ مگر پیغمبر نگفت دو چیز بزرگ می‌گذارم؟ چرا خیانت می‌کنی؟ مگر زیارت امام رضا تو را نجات می‌دهد؟ امر امام رضا تو را نجات می‌دهد، کجا می‌آیی اینجا؟ آره در جیبت را باز کن! سیصد تا حج، سیصد تا عمره ریخت توی جیبت! سفت درش را بگیر، یک دفعه بیرون نرود! تو باید قابل باشی. امام رضا می‌گوید یک امانت به تو دادم، چرا خیانت کردی؟

خیانت کار اینجا آمدی چه کنی؟! حالا من می گویم چه؟  
می گویم اگر کافرم مسلمانم کن، اگر نجسم پاکم کن،  
گمراهم چیزم کن، راهم بده. حقیقت را باید بگویی.  
(صلوات)

حالا خدا به تو یک اطمینان کرد، آن یک پیام داد  
پیغمبر، پیغمبر پیام داد. پیام داد، گفت: دو چیز بزرگ  
می گذارم؛ یکی عترتم است، یکی قرآن. خیانت نکنید.  
مگر همان زمان است؟ تا قیام قیامت حرف پیغمبر  
همان است. مگر فتواست که فرق کند؟ مگر حرف  
پیغمبر فتواست که فرق کند؟ پیغمبر فتوایش، فتوای  
خداست. با تمام این که گفت: «ان الله و ملائکته  
یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا

تسلیمان»، تمام خلقت اطاعت کنند، یک دفعه می گوید: چه کسی به تو داده؟ تو بچه یتیم بودی، من به تو دادم. به تو هم می گوید: من به تو دادم. بچه کوچک بودی من به تو دادم. آنچه که به پیغمبر می گوید، به تو هم می گوید، به نبی بودنش می گوید، نه به ولی بودنش. به هیچ ولی ای نمی گوید من به تو دادم؛ چون که خودش است. خودش که نمی تواند بگوید به خودم دادم. به خودش که نمی گوید علی به تو دادم! علی خود خداست. کجا گفته؟ من تقاضا دارم، از ایشان هم تقاضا دارم، از شما تقاضا دارم، خواهش دارم حرف بزنید. می گوید: من به تو دادم، به تو هم می گوید: من به تو دادم. تو با نبی چه فرقی داری؟ اما با ولی فرق داری.



شیعه از نبی هم بالاتر است. اما تا کی؟ [تا وقتی که] به امانت خیانت نکند. نه اینکه حالا خدا قرآن را گذاشته در اختیار. آن مرتیکه‌ها هم می‌گویند: ما به قرآن عمل می‌کنیم! قرآن می‌خواند و قرآن را گذاشت زمین، گفت: لعن علی ابوها! لعنت به پدرت، چرا گذاشتی زمین! مرتیکه تو ولایت را گذاشتی زمین. قرآن بی‌علی کاغذ و قلم است. به دینم راست می‌گوییم، به ایمانم راست می‌گوییم. جوابگوی تمام دنیا هستم. هر کس حرف دارد بگوید. این مرتیکه‌ها، حقیقت قرآن علی است، گذاشتند کنار، می‌گویند: لعن علی ابوها، چرا گذاشتی زمین؟ مگر قرآن تو را نجات می‌دهد؟ امر قرآن تو را نجات می‌دهد. توجه کنید من چه می‌گوییم. امر

قرآن تو را نجات می دهد. نه قرآن نجات بدهد، علی نجات می دهد. علی (علیه السلام) می گوید: «انا قرآن الناطق»، من منطبق قرآنم، من باید قرآن را افشاء کنم. من قرآنم. قرآن یک چیزی است که کلام خداست. قرآن بی علی کاغذ و قلم است، مگر امیرالمؤمنین در جنگ صفین نگفت، گفت اینها کاغذ و قلم است، قرآن بود. کاغذ و قلم است. کاغذ و قلم پرست نباشید، ولایت پرست باشید.

پرستش علی، پرستش خداست. پرستش خدا اگر علی نباشد، شرک است. چرا؟ تو یک بت درست کردی. تو کسی را درست کردی برای خودت. خدا که کسی نیست که. تو علی را نمی خواهی، می گویی من او را می خواهم!

انتخاب می‌کنی. خدا در تمام فضای این عالم امرش است. امرش علی بن ابوطالب است، امرش آقا امام رضا است. چرا این مرتیکه این کار را می‌کند، کارد زده به صورت حضرت؟ امر را اطاعت نکرده، امر شیطان را اطاعت کرده. امر شیطان را اطاعت کردن کارد به روی مبارک امام زدن است. عزیزان من، پس شما دوباره تکرار کنم، تو مؤمنی، شیعه‌ای، یک خلقتی را گذاشت در اختیار باید خیانت نکنی. یعنی دست مبارکت، چشم مبارکت، پای مبارکت [خیانت نکند]. رفقا، دست مبارکت باید آن کاری که می‌خواهید کنید اول امر را ببینید بعد آن کار را کنید. والله بالله من از اول جوانی ام همین جوری بودم. اول آن را می‌دیدم، بعد می‌گفتم این

کار را کن، این کار را نکن. اگر اینجور باشید، رستگارید. اگر نه والله بشر رستگار نیست. اینها را گفتم، ذوقی تان کردم. اما حالا این را هم به شما می گویم. پس الان که شما می کنید، با یاد حرکت کردی. حالا که با یاد حرکت کردی، بدان یک کسی هست، مثل یک کسی حساب کنی، یک چیزی هست که در این خلقت، او دارد به تو می گوید بکن، نکن. به امر او، آن کار را بکن. این درست است. اگر نه یا امر خودت است یا امر شیطان. آن وقت خیانت به اشیاء نکردی. تا حتی درخت باردار را می گوید نبر. ماهی را می گوید مسموم نکن، بیندازش بیرون، آن جور که گفته بخور. گوسفند را [می خواهی ذبح کنی] بسم الله بگو. زیر سایه درخت، حالا نمی خواهیم در این

نوار بگویم، کثیف نکن. یکی می خواهد بیاید سایه این درخت بنشیند. آب را کثیف نکن. اما آخرالزمان می فرماید: ماهی های دریا از دست بشر ایمن نیستند. بشر به طوری خبیث می شود که ماهی های دریا، نه مؤمن، نه دوستان علی، حضرت فرمود ماهی های دریا در امان نیستند. من در این روایت خیلی کار کردم که چه می شود. آن وقت یک وقت دیدم اینها آمدند یک نفتی را ریختند توی دریا، چقدر ماهی ها مردند. چقدر ماهی ها از بین رفتند. جنایت بشر تا به ماهی های دریا اثر می کند. خوبی بشر هم به تمام خلقت اثر می کند.

عزیز من تو خلقت در اختیار است. چرا علی بن ابوطالب می فرماید دنیا سه طلاقه ات کردم؟ مثل استخوان خوک

در دهان سگ خوره دار است. در جای دیگر گفته ام اگر چیز از آن بدتر بود، علی همان را می گفت. اما دنیایی که بی امر باشد. دنیا مثل گوساله سامری می ماند. تو می روی ردش، تو بدچشمی می کنی، تو انگور را شراب می کنی، تو غش در معامله می کنی. تو امرش را اطاعت می کنی، نه آن امرت را اطاعت کند. دنیا کجا امرت را اطاعت می کند؟ تو امرش را اطاعت می کنی. تو ساز می زنی، تو معامله ربوی می کنی، تو دروغ می گویی، تو بدچشمی می کنی، تو خیانت می کنی. نکن باباجان! اینها همه اش یک کلام، دنیا امانت است. اشیاء امانت است. تمام اینها که روی زمین است [امانت است]، چرا؟ استفاده می برند مردم. چرا تو خیانت می کنی؟ دوباره

تکرار می‌کنم، خیلی از این حرف کیف کردم. پس شما یک انسان، هر کاری که می‌خواهی کنی، اول با فکریک فکر کن ببین آن کس که تو را خلق کرده، آن کس که نیرو به تو داده، آن کس که به تو نفس داده، آن کس که به تو نیرو داده، آن کس که این امانت را در اختیارت گذاشته، چه می‌گوید. آن کار را باید شروع کنی. نرو کار را شروع کن، بعد بگو این چرا اشتباه شده! اول چه کار کن؟ از اول من به دینم من همین جور بودم. حسابش را می‌کردم. از اول حسابش را می‌کردم، می‌دیدم این انگار دنبالم است، می‌گوید این کار را کن، این کار را نکن. آن کار را که می‌گفت می‌کردم، آن را که می‌گفت نکن [نمی‌کردم]. خیلی هم قلاست [آسان است]. تو اگر

خودت را در اختیار امر گذاشتی خیلی قلاست. تو مدام می‌گویی ما چطور شویم که مثل او شویم. این حرفها چیست که می‌زنی؟ تو بیا مثل این شو، با او چه کار داری. هرچند پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل؟! مگر من چه جوری [اینجوری] شدم؟ ما خوب خوب خوب که بالاخره چیز کنیم، یک پیام می‌آوریم. تو پیام را بفهم چیست. پیام داده چه کسی است، نه من چه کسی‌ام. این حرفها چیست که می‌زنی؟ یک روایت داریم، می‌گوید: جلوی روی کسی اگر تعریفش را کنی او را کشتی. چرا؟ یک دفعه یک خرده عجب می‌گیرد او را. وقتی به حرف تو عجب گرفت، تو او را کشتی. حالی‌ات شد؟ آقای آیت‌الله، تو فقه و اصول خواندی! از فقه و



اصول فهمیدی، باید از ماوراء بفهمی. بگذار کنار فقه و اصولت را حضرت آیت الله العظماء!!! (صلوات).  
ترسیدم، نگوید چرا عظمایش را نگفتی؟! (صلوات)

امانت، خلقت است دست تو داده. امانت، امر رسول الله است. امانت، امر خداست. امانت، خواست خداست. امانت، خواست اشیاء است. خیلی این امانت مهم است. روی امانت خیلی باید حساب کنید. اگر نه از عدالت خارج می شوی، از امام جدا می شوی، از قرآن جدا می شوی، از امر جدا می شوی. اما اگر امانت را خیانت نکنی، دارای قرآنی، دارای ولایتی، دارای خدایی، دارای وحدانیت خدایی، دارای امر ملائکه ای. اصلاً هیچ چیزی دارا نیست به غیر امانت. عزیز من،

مواظب امانت باشید. مگر حرف پیغمبر، این است که می گوید دو چیز بزرگ می گذارم. وقتی گفت: دو چیز بزرگ می گذارم یکی قرآن، یکی عترت، دیگر بزرگتر از این دو چیز در تمام خلقت نیست. یعنی از قرآن و ولایت بزرگتر در تمام خلقت نیست. اما اینها وصل به هم است. اگر قرآن را قبول داشته باشی، ولایت را نداشته باشی کافری. اگر ولایت را قبول داشته باشی، قرآن را قبول نداشته باشی کافری. تو جدا می کنی، جدا نیست که، تو جدا می کنی. چرا عمر طاغوت شد؟ به امانت خیانت کرد. به امانت خدا خیانت کرد. مگر پیغمبر نگفت زهرا امانت است؟ چرا خیانت کرد؟ حالا طاغوت شد کرد. بهتر حالی اتان کنم؟ بهتر می خواهید حالی اتان کنم؟

آدم ابوالبشر پدر ائمه نیست. حرفهای خیلی علمی امروز دارد می آید! اما ما، لاله الاالله، جسارت نکنیم دیگر روز آخر است از دست ما ناراحت شوید. چون که باید شما را داشته باشیم، دو سه شاهی به ما بدهید بالاخره! من را درست کن! می توانی؟ (صلوات) آدم ابوالبشر پدر ماست. نه پدر پیغمبر است، نه امیرالمؤمنین. چرا؟ آدم کانال آنهاست. خیلی پایین است. من امروز می خواهم عاق بابایم شوم!! خوب شد؟ (صلوات) من مخصوص در این نوارها لودگی می کنم، کسی نگوید این آدم خوبی است. فهمیدی؟ مارک به من نزنید، من یک پیامی می دهم. این حرفها را که می زنم در مقابل شما بی احترامی است. من بی احترامی می کنم [تا] کسی من را احترام نکند.

حالی ات است دارم می گویم چه؟ عزتم کنید، احترامم نکنید. عزت این است من دارم می روم، خب بگیر دست من را، من می افتم می شکند دستم، بگیر دستم را. آب می خواهم، یک آبی به من بده. این چیست؟ احترام. عزت چیست؟ چه گفتم؟ یکی به من بگوید بینم، چه گفتم؟ (حضار: عزتم کنید، احترامم نه، عزت این است که یک سری نیازهای طبیعی من را برآورده کنید.) احسنت به تو. (صلوات)

یک روایت بگویم، اگر من جوک می گویم، جوک هم روی حساب می گویم. شما این کار را نکنید خیلی. حالی تان است؟ یکی آمد پیش امام صادق، گفت ما وقتی با این دوستی می کنیم، پرده گذاشته بود، هی

می گوید کشتیم! کشتیم! حضرت فرمود: او را بکش،  
خونش گردن من! (صلوات)، یک صلوات دیگر هم  
بفرستید. اگر والله حرف شوخی هم می زنم با روایت و  
حدیث می زنم. این را شما بدانید. اگر هم من مزاح  
می کنم، با روایت و حدیث می گویم، شما باید یک  
قدری توجه تان زیادتر باشد. (صلوات)

آدم ابوالبشر کانال است. صدایت بگیرد اگر بگویی اینها  
از ائمه بهترند کفر گفتی. تو اصلاً نمی فهمی! تو از کتاب  
به اینجا رسیدی! تو نقل کتاب می کنی آقای واعظ، نه  
نقل ولایت! اغلب وعاظ نقل کتاب می کنند، نه نقل  
ولایت. من دارم نقل ولایت می کنم برای شما. توجه  
کنید، حالا نقل کتاب این است که می گوید: اگر گفتی

ائمه پایین ترند، کفر گفتمی، اینها مطابقند! باباجان خدا گفت: ولایت با قرآن مطابق است، تو کجا آوردی نبوت را با این مطابق می کنی؟ بی عقل! تو علم کتاب داری، نه علم ماوراء (صلوات) حالا آدم کانال است. از این کانال می آید. به قدر کانال احترام دارد. احترام ولایت را خود خدا می داند. حالا می گوید به این سجده کن. سجده کن کانالی را که اینها می خواهند بیایند. ای شیطان کانال را سجده کن. مثل این است که اینها می گویند: مهر را سجده می کنید! نه! از من سوال شده، گفتم: ما این مهر را می گذاریم اینجا، سرمان را می گذاریم، زمین کثیف است، این پیشانی ما کثیف نشود. ما به مهر چه کار داریم؟! آنها می گویند به هر

چیزی می شود سجده کرد. یکی از دانشمندان خیلی قشنگ با ابوحنیفه صحبت کرد. گفت: با هر چه می خواهی سجده کن. او هم برداشت یک گه سگ گذاشت جلویش، گفت: به این سجده کنم اگر تو می گویی با هر چیزی [می شود سجده کرد] مرتیکه خر؟! نه! اگر ما مهر جلویمان می گذاریم، بگوئید. ما که مهر را خدا نمی دانیم که. تو اینقدر خری که نمی فهمی! مگر این مهر خداست که من سجده اش می کنم؟ من می. خواهم سرم روی این نباشد. یکی آب دهان انداخته، یکی پایش را گذاشته، یکی بو می دهد. چرا می گوید: شما پاهایت را بشور؟ یک پاره وقت ها، آن زمان که مسجد می رفتیم و این حرفها راجع به مسجد نبود،

من سرم را می گذاشتم، اینقدر این فرش بو می داد که اصلاً این دماغ من انگار می خواست متلاشی شود. چرا؟ این پایش عرقی است آمده گذاشته روی این. پس دوباره تکرار می کنم، من دارم به اهل تسنن می گویم. ما اگر سرمان را روی مهر می گذاریم، می خواهیم جای سجده مان چیز نباشد. (صلوات)

حالا این کانال را گفت سجده کن. اگر آدم را سجده می کرد، پیغمبر که بالاتر است، چرا نگفت پیغمبر را سجده کن. هم نبی است، هم ولی است. خیلی بالاتر است. مگر خدا بداند پیغمبر کیست. چرا نمی گوید سجده اش کن؟ شما اگر با این توجهات داشته باشید، دائم عبادت پایت می نویسد. اگر توجه به این حرفها



نداشته باشی، حرف زدی و کاری کردی و نمازی خواندی و یک دولا و راستی شدی. توجه به این حرفها کنید. چقدر عظمت دارد ولایت. حالا عزیز من، ببین من چه می خواهم بگویم. هنوز آن چیز را که می خواستم بگویم، نگفته ام. تو اول باید عظمت ولایت را بفهمی، بعد کار را شروع کنی. اگر گفتی: علی، یعنی گفتی ای خلقت. اگر گفتی: علی، می گویی قرآن. اگر گفتی: علی، می گویی خدا. اگر گفتی: علی، می گویی رسول الله. اگر گفتی: علی، می گویی ای زهرای پهلوی شکسته ما داریم این علی که این همه گریه کردی، علی را آوردیم در رگ پوست و خون خودمان. با تمام اشیائیم می گویم علی. به تمام مقدسات عالم، اگر تمام خلقت چیز دیگر

بگوئید، من می گویم علی. من علی پرستم، نه خلقت پرست. والله من علی پرستم، نه خلقت پرست. تمامتان باید علی پرست باشید. اگر علی پرست شدی، خلقت پرستی. خدا می گوید: خلقت را پرست. چیست که ما می گوئیم خداپرست، خداپرست؟ خدا چیست که پرستی؟ خدا امرش است. امر خدا علی است. توجه کنید. امروز می خواهیم روز آخر، ما نتیجه ولایی از اینجا ببریم. اگر نه خدا می داند من آنجا افتاده بودم، فقط مثل یک مرده همچنین می کردم، همچنین می کردم.

از جسمانیت بیایید بیرون. کی از جسمانیت آمده ایم بیرون؟ [وقتی که] ما سر تا پایمان امر باشد. ای جوان عزیز سر تا پایت روی امر باشد. هر کاری می خواهی کنی

با امر کن. امر را ببین و بکن. ما زمان را می بینیم. مسجدها را می بینی، عبادت ها را می بینی. اینها را می بینی، چیز دیگر ببین. خوب شد؟ آن را که دیدی خلقت را دیدی. [باید] شخص بین نباشی، شخص پرست نباشی. شخص هیچ چیز پیشش نیست. اگر گفت: علی، نه علی دکان داری! امروز علی دکان داری داریم، خدای دکان داری داریم، پیغمبر دکان داری داریم، قرآن دکان داری داریم. حالا روایتش را می خواهی، یکی آمده بود یک چیزی ریخته بود در چرخش، یا هر چه که بود، می گفت مردم من شیعه این آقا امام حسن عسگری یا امام صادقم، بیایید از من چیز بخرید. حضرت فرمود: این ما را دکان کرده. امروز بیشتر

خدا گفتن [ها را] گول نخور، علی گفتن [ها را] گول نخور. مجلس گفتن [ها را] گول نخور، مجلس امام حسین گول نخور. برو، من جلوی پای هیچ کس را نگرفتم. غلط می کنم بگویم نرو. اما آنجا که خدا گفته برو. آنجا که امر می گوید برو، نه آنجا که دلت می گوید. چه کاره ای آخر؟ تو اگر می خواهی جهاز بدهی به دامادت، والله اگر تلویزیون بدهی تا زمانی که تلویزیون بزند، گناه می نویسد پایت. داماد تو به چه دردت می خورد؟ چه کار می خواهد کند؟ چیزی به او بده که این برمی دارد، خدا راضی باشد. زخم بدش می آید! هان! حالی ات شد؟ بدش بیاید. فرق نمی کند، هر دویش یکی است. کار دیگر که نمی تواند به تو کند. حالی ات شد

دختردارها؟ (حضار: بله، حاج آقا). از کدامش خوشتر آمد؟ از امر بگو خوشم آمد. درست است؟

من رفتم عروس بگیرم. یک جا رفتیم و دو جا رفتیم. محمد هم خب طلبه است. ما آن موقع با آخوندها بودیم، الان هم هستیم، اما حالا با امر هستیم. جمعیت خیلی بود. گفتند: شما فرمایشی دارید؟ گفتم: من دو تا حرف دارم. یکی اینکه من دو تا یخچال دارم، اگر که این عروس ما شد، از من سوال نکند. بیاید برود بردارد، بگذارد، بخورد، هر کار می خواهد کند. یکی هم تلویزیون در خانه من نیاور. داداشش مهندس درجه یک است که روانه اش می کنند خارج همیشه، مهندس برق است. گفت: آخر دلش می خواهد. گفتم: بیاید خانه

تو. گفتم: من شرط دارم می کنم، اگر تلویزیون بیاورد، من شرایط اسلام را تا یک اندازه ای بدم. اگر عرق را رفتی، مقدس گری نکن، شیشه ها را نشکنی. همان [که] داری نصیحت می کنی، خودت را باید نصیحت کنی. نصیحت اگر می کنی، باید با امر کنی. همان امر به معروف هم باید با امر کنی. حالی ات شد؟ گفتم می گوید عرق را بریز، شیشه اش را نشکن. من دارم شرط می کنم، از آن بالا پرتش می کنم توی کوچه! بیاورید. الحمدلله ده دوازده سال است بیاورده. خب فردای قیامت من را می آورد، تو را هم می آورد. تو این پول امانت است، می روی این چیست می خری که بزند. آن دارد می گوید ای ویدئو، چشمش روشن شود، لب هایش قرمز است،

تی تیشش اینجوری است، بیا ببین جون! جون جون جون جون، گلپری جون جون! این دارد گلپری جون می خواند، تو آنجا یقه‌ات را گرفته. چرا خریدی، عزیز من، چرا خریدی؟ بترسید از آن روزی که بهتان می گوید چرا خریدی؟ این مال بیت المال بود، چرا تلویزیون خریدی؟ زخم می گوید! می گوید: او خودش هم گیر است. خودش هم گیر است. (صلوات)

به قدری شما رفقا را می خواهم، می خواهم اینها که برایتان پیش می آید من دارم جلوگیری می کنم. اگر شما بدانید من می خواهم شما پیش بروید اگر من رقاص شما باشم. اگر شما پیش بروید. نمی خواهید، برایتان می رقصم. دلم می خواهد پیش بروید، دلم می خواهد امر

را اطاعت کنید، دلم می خواهد بفهمید پول بیت المال است. دلم می خواهد به جا خرج کنید. درود خدا به پدر شما مجاهدها. دیشب داشتم مطالعه پدر شما را می کردم. این مرد بزرگوار این خانه را خریده، بیت خداست، والله بیت خداست. یک مشتم ولایتی، یک مشتم گلهای رسول الله، گلهای ولایت می آیند در این خانه. آن آقا هم رفته آپارتمان خریده، نمی دانم چه خریده، نمی دانم اسمش را هم خوب بلد نیستم، عمارت ساخته به غیر اینکه ساز می زنند و کارهای دیگر می کنند و عرق خوری می کنند [کار دیگر نمی کنند]، آزادند. از این هم دارد برای آن آقا می رود. چرا؟ آن پول را روی امر خرج نکرده. باز درود خدا به ایشان. امیدوارم که همسر



عزیزشان زیر سایه حضرت زهرا باشد. امیدوارم خدا آن سخاوت را از او نگیرد. امیدوارم آن گذشت را از خانمش نگیرد. امیدوارم آقا زاده هایش و خانمش و دختر خانمش را به او ببخشد. امیدوارم از آنها باشد که اول بهشتش را نشانش دهند، بعد با اجازه اش جانمش را بگیرند. اما نه حالا، بعد از صد و بیست سال. او هنوز وسوسه نکرده که علی برو خانه را بفروش، ممکن است بگوید. اما آن ممکن، ممکن نیست. آن ممکن، ممکن است که بسازد (صلوات)

پس ما نتیجه گرفتیم که خدا، دنیا را دستتان داده، شاید یک قدری بالاتر دستتان داده، شما را حاکم کرده. باید به امر کار کنید. بین آصف به ریختش نمی آمد که!

اما این که می‌گویم، آقا جان من، او باید بدهد. به وقتش امیرالمؤمنین را افشاء کرد. شما هم باید به وقتش علی را افشاء کنید. حالا وقتی خبر بالقیس را آورد، روی مناسبت می‌گویم، گفت این جور است، آن جور است. گفت: چه کسی این را با تخت می‌آورد؟ اجنه گفت نیم ساعت، یک ساعت، هر کسی یک حرفهایی زدند. آخر [آصف] گفت: به چشم هم نزدن می‌آورم. دعا کرد تخت بالقیس را با خود بالقیس آورد. حالا دارد افشاء می‌کند. آصف جان از کجا تو این را [آوردی]، به چه قدرتی آوردی؟ گفت: به علم کتاب. ذراتی، (ببین چقدر علی را بزرگ کرد، ببین چقدر قرآن را بزرگ کرد. همیشه قرآن را بزرگ کنید). گفت: ذراتی از علم کتاب من دارم.

یعنی از امیرالمؤمنین یک ذره دارم. همان است که می‌گوید:

به ذره اگر نظر لطف، بوتراب کند      به آسمان  
رود و کار آفتاب کند

یعنی یک ذره امیرالمؤمنین، مثل خورشیدی که به این دنیا، به این عالم می‌تابد، تو هم همین هستی. کوشش کن به تو بدهد یک ذره. الحمدلله به شما داده، شما شکرانه‌تان کم است. این دادن‌ها، یک وقت به نبی نداده والله. من دارم می‌بینم و می‌گویم. سلیمان با همه اینکه پیغمبر است، عصمت دارد نتوانست بیاورد. ولایت غیر عصمت است. ولایت از عصمت بالاتر است.

می فهمید من چه می گویم؟ تا حتی حواستان به غیر پیغمبر آخرالزمان، در خلق که نباید برود در نبی هم نرود. از اول شما را تربیت کرده خدا. آیا می فهمی خدا ادب کرده یا نه؟ آیا به این حرفها توجه می کنید یا نه؟ والله سالهای سال روی این حرفها بیااید کمیسیون بگیرید، باید آنجا برق ولایت در قلب شما باشد تا شما این حرفها را بفهمید. من خودم هم نمی فهمم. من یک پیامی می آورم. من خودم هم در فهم عاجزم، اما یک بینایی به من داده. حالا مگر خود آدمش نیست، دارد می گوید ای بنی آدم، ای خلقت، ای آدمی که تا قیام قیامت دارید می آید، بابایتان را شیطان گول زد. مواظبش باش. ای خانم های عزیز بین حوا گول خورد.

هم گول خورد و هم گول زد. بیایید عزیزان من، نه گول بخورید نه گول بزنید. در صورتی که آدم عصمت دارد، با عصمتش شیطان گولش زد. چرا ما توجه نداریم؟  
(صلوات)

حالا هم به تو الان فهم این عالم را داده، به آدم هم داد. گفت: آدم همه دنیا برای تو. اما پیش این نیروی بهتر است، نیروی گفت بهتر است. اگر گفته بود نرو گناه بود، ائمه گناه نمی کنند، پیغمبر گناه نمی کند، نه ائمه، اشتباه کردم. پیغمبر چون که عصمت دارد، گناه نمی کند؛ اما ترک اولی می کند. توجه فرمودید؟ حالا شیطان گفت: تو به یک عظمتی می رسی یک قسم کبیره خورد. رفت اول سراغش [ گول نخورد]، بعد رفت

سراغ خانم. خانم هم گولت می زند می گوید تلویزیون  
بخر. خانم هم گولت می زند می گوید ویدئو بخر. من  
عقیده ام این است حکم خدا باشد، خانم نباشد. حکم  
خدا را از خانم بالاتر بدانید. اما اگر خانم حکم خدا را  
کرد، هم حکم را ببوسید، هم خانم را. اگر حکم بی خدا  
کرد، والله بالله تو خانم پرستی. پیغمبر فرمود: در  
آخرالزمان، قبله النساء، این روایتش. قبله مردها،  
نسائشان است. صبح که می شود خانم چه کنیم؟ چه  
کار کنیم؟ خب چم چاره کن! فدای بزغاله کن! ببین امر  
به تو چه می گوید. خدا به تو چه گفته، قرآن به تو چه  
گفته. تو باید در امر باشی. تو باید در امر باشی، در عرش  
باشی. (صلوات)

پس شما یک خلقتی. پس شما یک ممکناتی. اما تا کی؟ تا وقتی که امر را اطاعت کنی. چه وقت کنار می روی؟ اینقدر که تو امر را اطاعت کردی، تو می شوی بنده آن خیالت. قشنگ است والله، من که خیلی خوشم آمد. من خودم نمی فهمم، وقتی نواری می گذارم از حرفهایی که القاء شده، خوشم می آید. چه گفتم الان؟ ( حضار: فرمودید وقتی امر را اطاعت نکردی، بنده خیالت می شوی). بنده خیالت هستی، بنده یک امر دیگر هستی. چرا به تو می گوید: امر خلق را اطاعت نکن؟ تو بنده او می شوی. چرا به تو می گوید: اگر به [عمل] قومی راضی باشی جزء آن قومی؟ تو بنده آن قوم می شوی. آنچه که از برای هدایت بشر است، والله خدا گفته. اما

وقتی که تو اطاعت نکردی، از بشریت خارج می شوی. بشر تا آن موقع که بشر است، اشرف مخلوقات است. چون که مخیر است. امر خدا را ترجیح داده به امر خودش. من نگفتم که آنجا اشخاصی هستند که در بهشت جاویدانی می روند. حالا وقتی می روند آنجا، ملائکه ها می گویند: کجا آمدید؟ مگر قیامت شده؟ نه، قیامت باید شود که شما در بهشت جاویدانی بیایید. رفقای عزیز شما در جنات می روید. رفقای عزیز شما در بهشت می روید. آن بهشت و جنات اتصال است به برزخ. خیلی من توجه دارم به این حرفها. آنجا هست، یا غرفه شما غرفه جهنم است یا بهشت. کسانی که ولایت دارند، درخت طوبی که از ولایت خلق شده، می آید پاسخ



به تو می دهد. ای مؤمنی که ولایت را حفظ کردی، من یکی از این شاخه ها را می گذارم در حجره ات، می گذارم در قصرت. آن وقت آن بوی تمام اشیاء خلقت را می دهد این درخت طوبی. حالا درخت طوبی از ولایت خلق شده. توجه می کنید به این حرفها یا نه؟ اصلاً درخت طوبی استقبال تو می آید. آقا امام حسین هم خدا دو مرتبه در کربلا با حسین صحبت کرد. یکی این است که دید امام حسین با تمام توانش، داغ علی اصغر دارد متلاشی اش می کند. چه کار کند این بچه را؟ خیمه ببرد، اینها سخته می کنند. خاک کند؟ چه کار کند؟ این بچه گردنش جداست، افتاده روی شانهاش روایت داریم. یک دفعه گفت: حسین جان به ما واگذار کن، ما

بچه‌ها را می‌بریم، درخت طوبی شیرش بدهد، پرورشش می‌دهیم تا تو بیایی آنجا، بچه‌ها را تحویل می‌دهیم. یک دفعه هم در آنجا که آقا علی اکبر افتاده بود. آنجا هم باز خدا ندا داد: ای حسین جان، قربانت بروم. ای به قربانت برویم حسین جان. چرا داشت توانش سر نعلش آقا علی اکبر طی می‌شد؟ مگر توان طی می‌شود؟ امام ما یک حس بشریت دارد. «بشر مثلکم»، آن توان بشریت امام حسین داشت طی می‌شد. چرا؟ از برای اینکه، رفقای عزیز بدانید این حرفها را باید یک قدری نجوا کنید، دور هم بنشینید، با این حرفها نجوا کنید، تا این حرفها با گوشت و پوست و خونتان آلوده شود. به حضرت عباس اگر آلوده شود، هیچ کجا

نمی خواهید ببینید. تمام دنیا پیش شما به دینم زشت می شود. تمام دنیا پیش من زشت است. یک روی شما را من از دنیا بیشتر می خواهم، اسم نیاورم. یک جوان شما را می خواهم. نمی خواهم اسم بیاورم، بعضی از این جوانها یک تلفن به من می زنند، جمالش را دارم می بینم. قلب من را شاد می کند. می بینم هنوز من را می خواهد. می بینم هنوز دست از من برنداشته. هنوز حواسش در مجلس است، هنوز حواسش پیش من است. حالا که می گویم حواسش پیش من است، نه من، می بینم حواسش در این حرفهاست. هنوز دوست دارد این حرفها را، این را می گویم پایش را می بوسم. حالا آقا امام حسین همین است دیگر، توان بشریتش

داشت طی می شد سر آقا علی اکبر. چرا؟ گفت: «منطقاً  
علماً شبیهاً برسول الله». یک دفعه دید لشکر کوفه  
رسول الله را کشتند، نه علی اکبر را کشتند. چه چیزی  
این منبری ها برایتان می گویند؟ خودش هم نمی فهمد.  
آخر فهم جریان پیدا می کند از شخص. وقتی واعظ فهم  
دارد، فهمش جریان پیدا می کند. تو را هم آگاه کرده.  
می گوید: گوش به حرف هر منبری ندهید. تو داری او را  
پرستش می کنی. تو باید خدا را پرستش کنی. تو داری  
گوش به حرف تلویزیون می دهی. تلویزیون را داری  
پرستش می کنی. امروز می گویم، خدا هم می گوید:  
داری پرستش می کنی، گوش به این می دهی. من  
می خواهم خداپرست شوید، نه تلویزیون پرست. هنوز در

خانه بعضی‌هایتان هست. وقتی من بدبخت می‌روم،  
قایم می‌کنند. تو من را احترام می‌کنی، خدا را نمی‌کنی  
مقدس! بیا بید رشد کنید. اگر خانمت می‌گوید، بگو برو  
در اتاق، خودت هم برو ببین. من دشمنی ندارم با  
خانمها، نمی‌خواهم جدل کنم، نمی‌خواهم دعوا راست  
کنم. مردی یا نه؟ مرد شوید. بگذار در اتاق، پاشو برو  
ببین. این را که می‌توانی بگویی. چرا نمی‌گویی؟ تو  
داری این را پرستش می‌کنی، پیغمبر می‌گوید. خانم  
می‌خواهی، عیوبش این است. برو بنشین در اتاق.  
بچه‌ها بهتان می‌گویم این است، می‌خواهی برو با او.  
بکش کنار خودت را. چرا امام صادق می‌گوید تا با  
مایید، عضو مایید؟ تو عضو تلویزیونی! مسئله می‌گویید

برای من؟ حرف می‌زنید برای من؟ روایت و حدیث می‌گویید برای من؟ بگو، بفهم و بگو. بگو، [اما] عمل کن و بگو. بگو، [اما] دنیا را از خودت بیرون کن. بگو، [اما] مهرزن را از دلت بیرون کن. بگو، مهر تلویزیون را از دلت بیرون کن. انسان آن وقت می‌شوی. تو هنوز انسان نیستی. من با ساز و آواز کاری ندارم، با محشور شدن شما کار دارم. امام زمان بدان من کم اینها نمی‌گذارم. علی بن موسی الرضا شاهد باش، امام زمان شاهد باش، خدا می‌گوید من را شاهد نگیر اگر نه می‌گفتم خدایا تو هم شاهد باش. چرا؟ می‌گوید من خودم می‌دانم، من را شاهد نگیر. آنچه که به درد زن و مرد اینها می‌خورد من می‌گویم. نجات اینها را من دارم می‌گویم. فساد اینها را

من دارم می گویم. تو خودت کمکم کن. (صلوات)

آقا امام حسین آمد سر جنازه آقا علی اکبر، صدا زد باباجان با من حرف بزن. باباجان تو که خیلی من را دوست داشتی، چرا با من حرف نمی زنی؟ امام حسین روی حساب بشریتش، آخر فرق علی را شکافتند، خون جاری شده، تمام دهان علی را خون گرفته. امام حسین یک فکری کرد، این از بی ادبی من است. این حرف از بی ادبی من است، چه کنم ادب ندارم. امام حسین امامتش به جا، اما حساب بشریتش هم به جا. امام حسین خونها را پاک کرد از لب و دندان علی اکبر. دوباره گفت: بابا با من حرف بزن. دید علی از دنیا رفته. حالا زینب می فهمد با جگر امام حسین چه شده. یک وقت

دید دارد توانش تمام می‌شود. در تمام صحرای کربلا، تو باید مقتل بنویسی، آقا من مقتل را دیدم. مقتل گذران شده از قلب من. حالا امام حسین دید، نمی‌تواند بگذرد. یک وقت صدا زد: جوانان بنی‌هاشم بیایید، نعش علی را به خیمه رسانید. امام حسین کمک خواست. حالا همین جور که بالای سر علی اکبر است. والله زینب پسرهایش که شهید شد، نیامد، قایم شد. زنها گفتند: زینب بچه‌هایت شهید شده، آوردند. نمی‌خواهی بیایی ببینی؟ گفت: بچه‌هایم را می‌خواهم، خجالت برادرم را نمی‌خواهم. می‌ترسم من را ببیند خجالت بکشد، اما اینجا پرید در میدان، آمد در هفتاد هزار جمعیت، مدام می‌گفت: ولدی علی، ولدی علی. داد می‌کشید زینب.



امام حسین دید ناموس دهر، زینب کبری آمده در میدان. دست برداشت. آمد، خواهرجان... تمام نشود، من با خدا عهد کردم. زینب را برگرداند در خیمه. اگر شما قلبتان سلیم باشد، چه استفاده‌ای از ساز و آواز می‌کنید؟ امروز من شاید دیگر حرفی نزنم شما ناراحت شوید. به دینم قسم، هر وقت با شما حرف می‌زنم، می‌گویم مبادا دیگر نتوانم حرف بزنم. حرفی می‌زنم شما هدایت کامل شوید. بس که شما را می‌خواهم، اطمینان به فردای خودم ندارم. این مجلس‌ها را چرا استقبال می‌کنم. به وجود امام زمان، به وجود کوچک و بزرگ شما هستم، می‌خواهم کاملاً هدایت شوید. پشت پا بر عالم امکان زدید...

## یا علی